فصلنامه تحقیقات جدید در علوم انسانی
Human Sciences Research Journal
دوره جدید، شماره هفدهم، بهار ۱۳۹۸، صص ۲۷۵-۲۶۳ New Period, No 17, 2019, P 263-275
شماره شاپا (۷۰۱۸-۲٤۷٦) ISSN (2476-7018)

مطالعه و تحلیل امپریالیسم منبعث از ایدئولوژی

حمید سلیمانی
دانش آموخته رشته‌ی علوم سیاسی. دانشگاه پیام نور واحد تهران غرب. تهران. ایران

چکیده

در ذات هر نظام سیاسی مبتنی بر ایدئولوژیک نوعی گرایش امپریالیستی نهفته است. که در صدد برهم زدن وضع موجود در نظام بین‌الملل می باشد مثل: کمونیست‌ها، نازیست‌ها و فاشیست‌ها. که از طریق ایدئولوژی سعی در ترغیب و دستیابی به هدف و همچنین توجیه اقدامات امپریالیستی خویش می‌باشند. وتفکّرات امپریالیستی خویش را با توسعه طلبی که ممکن است به جنگ بیانجامد به اجرا در می‌آورند. با فروپاشی ایدئولوژی فاشیسم و نازیسم در جنگ جهانی دوم راه به سوی ایدئولوژی‌های امپریالیستی کاپیتالیسم (لیبرالیسم) و کمونیسم که نظام بین‌الملل را به دو قطب (جنگ سرد) تقسیم کرده بودند باز شد. اندیشه‌ی امپریالیستی و رهبری هر یک از دو قطب که از ایدئولوژی حاکمشان سرچشمه می‌گرفت جهان را تا یک قدمی نابودی رسانده بودند. لیکن با اضمحلال نظام کمونیستی، نظام بین‌الملل شاهد موج سوم امپریالیسم به رهبری آمریکا (نئولیبرالیسم) می‌باشد. در این تحقیق سعی نمودم با استفاده از کتاب‌ها و مقالات نویسندگان، بصورت فیش برداری نحوه ی تبدیل ایدئولوژی به امپریالیسم و عملکرد آنرا در دوران معاصر بویژه در قرن بیستم توضیح بدهم. بنابراین هر ایدئولوژی برای رسیدن به اهداف خود نیاز به توسعه‌طلبی (اقتصادی، سیاسی) و تغییر وضع موجود دارد. که همانا شکل امپریالیسم به خود می‌گیرد. و از ایدئولوژی هم برای توجیه اقدامات امپریالیستی خویش در یک دوره معینّ بهره می برد.

واژه‌های کلیدی: نظام سیاسی، امپریالیسم، ایدئولوژی، سیاست

[Downloaded from jnrihs.ir on 2026-11-06]

مقدّمه

در واقع وقتی از امپریالیسم سخن گفته می‌شود، منظور سیاست‌های سلطه‌گری یک دولت در کشور یا سرزمین دیگر است. بنابراین مبحث امپریالیسم در حوزه‌ی سیاست خارجی و روابط بین‌الملل قرار می‌گیرد. امپریالیسم واژه‌ای است که امروزه به عملکرد سیاسی برخی از کشورها اطلاق می‌شود. و در گذشته به کشورگشایی، سلطه و رقابت‌های سیاسی برخی جوامع بکار می‌رفت. امپریالیسم به معنای تشکیل امپراتوری ازآغاز تاریخ بشروجود داشته است. اما در دوران معاصر امپریالیسم در دهۀ ۱۸۹۰ در انگلستان رواج یافت. و بزودی در زبان‌های دیگر به کار گرفته شد، به آن اندازه که از آن برای بیان رقابت قدرت طلبی‌های کشورهای اروپایی برای بدست آوردن مستعمرات و حوزه نفوذ آنان در آفریقا و دیگر قاره‌ها استفاده شد، تا اینکه دهۀ ۱۸۸۰ تا ۱۹۱۴ را بدین خاطر عصرامپریالیسم نامیدند. مارکسیت‌ها گروه‌هایی هستند که به تأثیر از هابسون به نظریه‌پردازی درباره‌ی امپریالیسم پرداختند. لنین در کتاب امپریالیسم به مثابه آخرین مرحله‌ی سرمایه‌داری توانست مبنای اقتصادی امپریالیسم را رشدو توسعه سرمایه‌داری در قالب جهانی قرار بدهد.

درامپریالیسم ناشی از ایدئولوژی، ایدئولوژی هنگامی می‌تواند ظهور و بروز عملی و قدرتمندی پیدا کند که قشر کثیری از نیروهای اجتماعی مؤید و پشتیبان آن باشند. مانند: اهداف امپریالیستی آلمان هیتلری که بر پایه ی شعار برتری نژاد آریایی بود و همچنین هدف خود را از تأسیس امپراتوری احتیاج به فضای حیاتی اعلام می‌کرد. حتی در نوشته‌های جان «استوارت میل» می‌بینیم که وی برای جلب حمایت داخلی اعلام می‌دارد که «انگلیس شایسته آقایی بر جهان است». اگر ایدئولوژی‌ها بتوانند نقش جهت دهندگی داشته باشند این جهت‌دار نما تنها به انتخاب، ونه اقدام محدود می‌شود. ازمیان راه‌های بدیل گوناگون که وجود دارد یک نظام اعتقادی راهی را پیشنهاد می‌دهد که از لحاظ اصول ایدئولوژیک مطلوب‌تر باشد. مناسب و توجیه انتخاب این راه به ایدئولوژی بستگی دارد.

بنابراین اولاً: ایدئولوژی فرجام یک آرمان یعنی هدف را نشان می‌دهد.

در ثانی: در دنیای واقعی انتخاب مناسب را هر چند به درجه اندیشه آرمانی، سدّ مشخص می‌کند.

به علاوه ایدئولوژی دامنه‌ی راه‌های مختلف مقابلِ کارگزار متعهد را تعیین می‌کند. بعضی از اقدامات گاه غیرایدئولوژیک و یا ضد ایدئولوژیک محسوب می‌شوند. البته با توجه به اینکه ضرورتاً راه توجیه باز است، مسائل فوق به هیچ وجه نمی‌تواند ضرورتاً کارگزار را به تمکین فرامین ایدئولوژی وا دارد. و یا اینکه از انجام دسته از اقداماتی که ایدئولوژی مناسب می‌داند جلوگیری کنند. مباحث ایدئولوژیک آن قدر انعطاف‌پذیر هستند که قابل تجدید نظرمی‌باشند. آنقدر کلی و عام هستند که می‌توان اقدامی را به نام آن انجام داد. نکته مهّم اینست که

اولاً: در استدلال، قبل از تصمیم و اقدام کارگزاران تا چه حد ایدئولوژی وارد شده است.

[Downloaded from jnrihs.ir on 2026-11-06]

ثانیاً: انسجام در اقدامات و استدلال کارگزاران که از ملاحظات ایدئولوژیک حرف می‌زنند تا چه میزان است. (مگداف، ۱۵۹:۱۳۷۸).

تعاریف و مفاهیم

۱) ایدئولوژی: ایدئولوژی یا همان فلسفه ی سیاسی و اجتماعی که در آن توجه به عمل به اندازه‌ی نظر و گاه بیش از آن اهمیت دارد. ایدئولوژی سیستمی از اندیشه‌ها است که هم می‌خواهد جهان را توضیح دهد و هم دگرگون کند. به عبارت دیگر، هر ایدئولوژی طرحی آرمانی از جامعه دارد که پدید آوردن آن را از هواداران آن خواستار است. واژهٔ «ایدئولوژی» نخستین بار در پایان سده قرن هیجدهم به ابتکار «دستوت دوتراسی» به کار رفت و در طی سده نوزدهم به عنوان یک مفهوم کاملاً گسترش یافت. او نخستین نویسنده ای بود که در سال ۱۷۹۶ از واژه ایدئولوژی استفاده کرد. و آن را به معنای علم عقاید به کار برد. موضوع این علم مشخص ساختن منشاء عقاید است.

۲) امپریالیسم: امپریالیسم در لغت از ریشهٔ «امپراتوری» مشتق شده است. یعنی به معنای تشکیل امپراتوری دادن است. و در معنی وسیع هر نوع گسترش، توسعهٔ اراضی و سلطه جویی بر ضعیف را در برمی‌گیرد. واژهٔ مزبور در لغت به معنای جهان جویی، جهان‌گشایی، امپراتوری‌گرایی، سلطه‌گرایی، جهانخواری و جهانسالاری است. که از کلمهٔ لاتین «امپریوم» به معنای «امپراتوری» گرفته شده است. لغت امپریالیسم بطورکلی، کاربرد بسیار مبهم و مطلق دارد. و فاقد یک تعریف متداول و متعارف می باشد. در معنای امروزی به معنای کنترل کشوری از سوی کشور دیگر بکار می‌رود، یعنی فرایند تحمیل اراده‌ی کشوری بر کشور دیگر می‌باشد. مثلاً: گفته شده‌است نظارت آمریکا بر کشورهای خاورمیانه امپریالیسم آمریکایی است.

۳) ناسیونالیسم: در تعریف ناسیونالیسم باید گفت که، اولاً: نوعی آگاهی جمعی مبنی بر متعلق دانستن خویش به یک ملت که آگاهی ملی خوانده می شود.

ثانیاً: به معنای وابسته بودن افراد به یک کشور از لحاظ ویژگی‌های مشترکی مانند: زبان، نژاد، دین، قومیت یا جریان فکری و مرامی، گرایش به تعالی بخشیدن به ملت و گذشته‌ها، کیفیات، حالات، هدف‌ها و خواسته‌های آن می‌باشد. و نوعی آگاهی جمعی است، یعنی آگاهی به تعلق به ملت که آن را «آگاهی ملی» می‌خوانند. آگاهی ملی، اغلب پدیدآورنده‌ی حس وفاداری، شور، و دلبستگی افراد به عناصر تشکیل‌دهندی ملت (نژاد، زبان، سنت‌ها و عادت‌ها، ارزش‌های اجتماعی، اخلاقی، و به طور کلی فرهنگ) است. و گاه موجب بزرگداشت مبالغه‌آمیز از آنها و اعتقاد به برتری این مظاهر بر مظاهر ملی دیگر ملت‌ها می‌شود.

٤) ناسیونال سوسیالیسم: دکترین یکه تاز و جهانخوار آلمان که توسط هیتلر و یارانش از سال ۱۹۲۳ بسط یافت و تا پایان جنگ جهانی دوم به عنوان حزب و آیین قدرتمند نظام سیاسی آلمان شناخته می شد.

[Downloaded from jnrihs.ir on 2026-11-06]

حزب نازی سوسیالیسم را به این علت بکار برد که تا احزاب سوسیال دموکراتیک و کمونیست آلمان را در هم بشکند. اصولاً فاشیسم آلمان ناسیونالیست نبود، چون طرفدار یک نژاد بود و نه یک ملت، سوسیالیسم هم نبود چونکه مالکیت خصوصی و ابزار تولید را از بین نبرد و عدالت اجتماعی در آلمان برقرار نکرد. حزب ناسیونال سوسیالیسم کارگران آلمانی همان حزب نازی اصطلاح سوسیالیسم را به این منظور بکار برد که وانمود کند مقابل فقرا در مقابل اغنیا می‌باشد. استفاده از واژه ناسیونال نیز القای این نظر بود که حزب نازی هیتلر می‌خواهد از آلمان در برابر دشمنان خارجی دفاع بکند، و سر افکندگی ناشی از شکست در جنگ جهانی اول را جبران نماید. نازیسم خلاصه عبارت ناسیونال سوسیالیسم است که به مجموعه ایدئولوژی‌های حزب نازی اطلاق می‌شود.

۵) انترناسیونالیسم: مفهومی کلی است که بر عقاید و سیاست‌های منجر به منافع مشترک اقوام و ملت‌ها، تکیه دارد. این عقیده، با ناسیونالیسم پرخاشگر مخالفت دارد. اینترناسیونالیست‌ها برآن هستند که در صورت امکان نداشتن همکاری میان حکومتها، این مساعدت بین ملت‌ها قاعدتاً امکان‌پذیر است. این مکتب بر آن است که بشر را به این آگاهی برساند که هر فرد متعلق به یک جامعه جهانی است. این باور همچنین تمایل به واگذاری درجه‌ای از حاکمیت ملی، از کمترین تا بیشترین، به موسسات بین‌المللی است. هواداران کمترین میزان واگذاری حاکمیت، آن را تا جایی می‌دانند که لازمه حفظ و تقویت امنیت بین‌المللی است و هواداران بیشترین میزان واگذاری، از نوعی حکومت جهانی پشتیبانی می‌کنند و بین این دو نیز طیف‌های گوناگونی وجود دارد.

٦) لیبرالیسم: در معنای لغوی به معنی آزادی‌خواهی می‌باشد و به آرایه وسیعی از ایده‌ها و تئوری‌های مرتبط دولت اطلاق می‌شود که آزادی شخصی را مهم‌ترین هدف سیاسی می‌داند. لیبرالیسم مدرن در عصر روشنگری ریشه دارد. به صورت کلی، لیبرالیسم بر حقوق افراد و برابری فرصت تأکید دارد.

۷) کمونیسم: یک ایدئولوژی است که می‌کوشد بر اساس مالکیّت مشترک روشها و ابزارهای تولید و در غیاب مالکیت خصوصی یک سازمان اجتماعی ضددولت‌گرایی فاقد طبقه‌های اجتماعی را ترسیم کند. کمونیسم را شاخه‌ای از مکتب سوسیالیسم می‌دانند. در برخی کشور ها که شامل «چین و خاور جنوبی» هستند کمونیسم را دین و مذهبی نو پایه می‌دانند. کمونیسم یک ساختار اجتماعی ـ اقتصادی است، که تأسیس یک جامعه بدون طبقه، بدون دولت «هیئت حاکمه» بر اساس مالکیت اشتراکی بر ابزار تولید را ترویج می‌کند. معمولاً کمونیسم به عنوان شاخه‌ای از جنبشی بزرگتر به نام سوسیالیسم مطرح می‌شود که خط مشی جنبش‌های سیاسی و روشنفکری گوناگونی است که خاستگاه خود را به آثار مارکس بر می‌گردانند. مخالفان می‌گویند که کمونیسم یک ایدئولوژی است در حالی که مروجان کاملاً برعکس می‌گویند که کمونیسم تنها نظام سیاسی بدون ایدئولوژی است، چرا که نتیجه منطقی ماتریالیسم تاریخی و انقلاب پرولتاریا است.

[Downloaded from jnrihs.ir on 2026-11-06]

۸) فاشیسم: یک نظریه سیاسی و نوعی نظام حکومتی خودکامه ملی‌گراست که نخست بین سال‌های ۱۹۲۲ تا ۱۹۴۵ در ایتالیا و به وسیله موسولینی رهبری شد. فاشیسم را می‌توان به چشم نیروی سومی نگاه کرد که میان سرمایه‌داری و کمونیسم قرار گرفته است. فاشیسم و نازیسم اشکال مختلف دیکتاتوری است که در شرایط بحران حاد (اقتصادی) برای حفظ حکومت از به قدرت رسیدن سایر بخش‌های جامعه در جامعه حاکم می‌شود. این واژه بعدها در مفهوم گسترده‌تری به کار رفت و به دیگر رژیم‌های نظامی و مذهبی که دارای ویژگی‌های مشابهی بودند، اطلاق شد.

۹) مارکسیسم: مکتبی سیاسی و اجتماعی است که تحت نام «کارل مارکس»، فیلسوف انقلابی آلمانی در اواخر قرن نوزدهم پیدا شد. فردریش انگلس نیز از شکل‌دهندگان مهم به اندیشه مارکسیسم بوده‌است و مارکسیست‌ها با اصول کلی اندیشه او نیز موافق هستند. اساس مارکسیسم آن طور که در «مانیفست کمونیست» نوشته «مارکس و انگلس» بیان شده‌است بر این باور استوار است که تاریخ جوامع تاکنون تاریخ مبارزه طبقاتی بوده‌است و در دنیای حاضر دو طبقه، بورژوازی و پرولتاریا وجود دارند که کشاکش این دو تاریخ را رقم خواهد زد.

مارکس و انگلیس همانند بقیه سوسیالیست‌ها، تلاش کردند تا به کاپیتالیسم و سیستم‌هایی که در جهت به خدمت گرفتن کارگران پایه‌ریزی شده بودند خاتمه دهند. در حالی که سوسیالیست‌ها در آغاز راه به دنبال اصلاحات اجتماعی بلندمدت بودند، مارکس و انگلیس معتقد بودند که انقلاب اجتناب‌ناپذیر بوده و تنها مسیر ممکن به سوی سوسیالیسم و کمونیسم است.

شاخصه‌های امپریالیسم:

امپریالیسم، تسلط سیاسی و اقتصادی کشوری بر کشور دیگر و یا سرزمین‌های دیگر است، که گاه با تسخیر خاک آن کشور به وسیله‌ی قدرت نظامی توأم بوده است. و گاه به صورت استقرار حکومت‌های دست‌نشانده برای تأمین منافع سیاسی و اقتصادی کشور مسلط نمایان می‌شود. (طلوعی، ۱۳۸۸، ۱۸۲) امپریالیسم فقط به معنای تصاحب قلمرو ارضی کشورها نیست بلکه به نحو گسترده‌تری با کسب کنترل سیاسی و اقتصادی بر مردم و اراضی، خواه با نیروی نظامی و خواه با ابزارهای زیرکانه تر، مرتبط است. موضوع امپریالیسم سیاست و شیوه‌های دولتی است که غالباً با ابزارهای اقتصادی، قدرت و سلطه‌ی خود را گسترش می‌دهد. (تاب، ۱۳۸۳، ۱۲۰) در دوران امپراتوری ایران و روم باستان طبقه‌ی حاکم در یافتند که از نظر مادی و ایدئولوژیکی، بهترین وسیله راضی نگاه داشتن توده‌ها، امپریالیسم است. (احمدپور، ۱۳۸۶، ۱۶) وقتی از امپریالیسم سخن گفته می شود، منظور سیاست‌های سلطه گری یک دولت در کشور یا سرزمین دیگر است. بنابراین مبحث امپریالیسم در حوزه‌ی سیاست خارجی و روابط بین‌الملل قرار می‌گیرد.

«امپریالیسم جهانی» در قرن شانزدهم به صورت استعمارگری اروپا آغاز شد. هر چند بحث و بررسی‌های مربوط به آن، در قرن نوزدهم توسط «هاینریش فرید یونگ» در «آلمان» مطرح شد. و دولت‌های اروپایی به

[Downloaded from jnrihs.ir on 2026-11-06]

این نتیجه رسیدند، که مزایای مالی و بازرگانی را می‌توان غالباً از راه‌های غیررسمی به دست آورد. سقوط سریع استعمار، سبب شد که کشورهای قدرتمند در جستجوی راه‌های دیگری باشند، که تسلط آنها را تأمین کند. گسترش امپراتوری غیررسمی، به عنوان جانشینی برای حکومت استعماری رسمی و ایجاد و سازماندهی مکانیسم‌های جدید کنترل، پس از جنگ جهانی دوم، به اندازه‌ای غالب بود، که سبب پیدایش اصطلاح «استعمار نو» گردیده است.

در هر صورت واقعیت این است، که دوره یا «عصر امپریالیسم» پیچیده‌تر از آن است، که بتوان آن را با یک فرمول ساده توضیح داد. تکنولوژی جدید، بیش از تکنولوژی قدیم، از نظر حوزه‌ی عمل، بین‌المللی است. به همین دلیل دارای اثرات ویژه‌ای برای عملکرد نظام‌های امپریالیستی جهان است. (الهی، ۱۳۸۳، ۲۸) ساختار «هرمی» شکل امپریالیسم را در آغاز قرن بیست‌ویکم، به بهترین نحو می‌توان از نوشته‌ی «برژینسکی» دریافت. سه ستون اصلی «ژئواستراتژی» امپریالیسم عبارتند از: جلوگیری از سازش و ادامه‌ی امنیت در میان رعایا، حفظ خراجگزاران و جلوگیری از ائتلاف وحشیان با یکدیگر. این طرز تلقی «برژینسکی» از جهان، شباهت زیادی به طرز تفکر یک رئیس قبیله در هزاران سال قبل دارد و نشان‌دهنده‌ی طرز تفکر نخبگان سیاسی آمریکا، نسبت به جهان است. در این طرز تفکر آمریکا در رأس هرم قرار دارد. سایر قدرت‌های امپریالیستی نیز، که باید از سازش و اتحاد آنها علیه «لرد بزرگ» جلوگیری شود، بخش میانی هرم را تشکیل می‌دهند، که باید ضمن حفظ حمایت در حوزه‌ی خود نیز حمایت کلی و به خصوص خدمات نظامی، به «لرد بزرگ» در واشنگتن بدهند. خراجگزاران که باید منکوب و در عین حال محفوظ نگه داشته شوند، رژیم‌های سایر کشورهای آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین هستند، که به قدرت‌های «آندره گوندر فرانک» امپریالیسم را در مفهوم گسترده‌ای به عنوان آخرین مرحله‌ی نفوذ اقتصادی در کشورهای جهان سوم تعریف می‌کند. که طبق آن، منافع سرمایه‌ی انحصاری کشورهای سلطه گر تأمین می‌شود. (مومسن، ۱۳۷۶، ۱۰۸) «گالتونگ» بر مبنای نوع رابطه بین امپریالیسم و کشور توسعه نیافته و به تعبیری بین «مرکز و پیرامون»، پنج نوع امپریالیسم را از یکدیگر متمایز می‌نماید.

۱) **اقتصادی:** که ابزارهای تولید در کشورهای مرکز توسعه می‌یابند، بدون اینکه این ابزارها در پیرامون توسعه یابند.

۲) **سیاسی:** وجود یک موقعیت تثبیت‌شده در مرکز و به تبع آن و به‌طور نسبی در پیرامون.

۳) **نظامی:** تولید ابزارهای مخرّب نظامی در مرکز، و عدم تولید آن در پیرامون.

٤) **ارتباطات:** که به‌طور گسترده در مرکز توسعه یافته، ولی در پیرامون توسعه‌نیافته است.

۵) **فرهنگی:** آموزش اعتماد به نفس و خوداتکایی در قالب برنامه‌های آموزشی در مرکز و آموزش احساس وابستگی و عدم اعتماد به نفس در پیرامون. (ازکیا، ۱۳۸۶،۲۴۴)

به طور کلی امپریالیسم دارای صورت‌های گوناگونی مثل انحصار مواد اولیه، کنترل بازارها، کسب امتیاز، تسلط بر جریانات پولی بین‌المللی، سرمایه‌گذاری برای تولید هرچه بیشتر کالا به سود اقتصاد مسلط، کمک

[Downloaded from jnrihs.ir on 2026-11-06]

مالی و اقتصادی برای کسب منفعت و امتیاز ویژه، انضمام و اشتغال سرزمین‌ها می‌باشد. (بخشی، ۱۳۷۹، ۲۶۸).

روش‌های امپریالیسم: (نظامی، فرهنگی، اقتصادی)

امپریالیسم محصول سرمایه داری انحصاری غرب در اواخر قرن نوزدهم است که برای بقا، به تهاجم و گسترش نیاز دارد. هدف اصلی از بنیانگذاری امپریالیسم، سلطه‌ی کشورهای غربی توسعه یافته بر کل دنیا بود. برای رسیدن به این هدف، کشورهای مذکور استراتژی‌های مختلفی را بکار می‌گرفتند. که از آن میان می‌توان به از بین بردن فرهنگ ملت‌ها، بردگی فکری و سیاسی، و کوتاه‌کردن دست ملت‌ها از منابع و سرمایه‌هایشان برای محروم نگه داشتن آنها و مرتبط ساختن حیات و زندگیشان به وابستگی اقتصادی اشاره نمود. که از حیله‌های خطرناک و عمیق امپریالیسم است. (قاسمیان، ۱۳۹۳، ۹-۱۰) اهداف امپریالیسم از طریق ابزار و روش‌های نظامی، اقتصادی و فرهنگی، چه بصورت مستقل و چه بصورت ترکیبی از آنها محقق می‌شود. امپریالیسم نظامی در جستجوی فتوحات نظامی است، امپریالیسم اقتصادی در صدد استعمار مردم دیگر کشورها است و امپریالیسم فرهنگی در پی استحاله‌ی فرهنگی دیگر فرهنگ‌ها می‌باشد. «همه‌ی این روش‌ها اهداف مشترک و یکسان امپریالیسم می‌باشد.»

روش‌های امپریالیسم

روش‌های امپریالیسم عبارتند از: ۱ـ امپریالیسم نظامی ۲ـ امپریالیسم اقتصادی۳ـ امپریالیسم فرهنگی.

الف) امپریالیسم نظامی:

برطبق نظریه‌ی مورگنتا، آشکارترین، قدیمی‌ترین و همچنین خشن‌ترین شکل امپریالیسم کسب فتوحات نظامی است. بزرگترین فاتحان در تمام دوره‌ها و زمان‌ها نیز بزرگترین امپریالیست‌ها بوده‌اند. در اثر فتوحات نظامی سرزمین‌های جدید به دست می‌آیند و روابط جدید قدرت ایجاد می‌شود. هرگونه تغییر در این وضعیت تنها در صورت گرفتن جنگ از سوی کشور مقهور امکان‌پذیر است. اما در جنگ جدید شانس پیروزی بیش از آنکه متعلّق به کشور شکست خورده باشد متعلّق به کشور فاتح خواهد شد. بنابراین استفاده از روش نظامی مزیّت بزرگی برای کشور امپریالیست دارد. اما در همان زمان توسّل به فتوحات نظامی به عنوان یکی از روش‌های امپریالیست مانع بزرگی برای ملتی که جنگ را آغاز کرده است پدید می‌آورد. چرا که ممکن است وضعیت مصیبت‌آمیز و مقرون به بدبختی باشد. جنگ قماری بیش نیست، ممکن است پیروزی یا شکست نتیجه آن باشد. کشوری که جنگ را به منظور نیل به اهداف امپریالیستی خود آغاز می‌کند، ممکن است به یک امپراتوری دست یابد و آن را حفظ کند. گاهی ممکن است کشوری به یک امپراتوری نائل آید ولی در فرایند استمرار آن مغلوب شود. این حالت در مورد «ناپلئون»

[Downloaded from jnrihs.ir on 2026-11-06]

صادق بود. گاهی ممکن است کشوری به امپراتوری دست یابد، ولی قربانی زیاده‌خواهی امپریالیسم دیگران شود. که این مورد برای آلمان و ژاپن اتفاق افتاد. بنابراین امپریالیسم نظامی یک قمار است که بالاترین تلاش در خصوص آن صورت می‌گیرد. فتوحات نظامی بازی بسیار خطرناکی است که پیروزی در آن قطعی نیست.

ب) امپریالیسم اقتصادی:

امپریالیسم اقتصادی، جنبه‌ی مداخله‌آمیز و تأثیرگذاری کمتری نسبت به امپریالیسم نظامی دارد. و به عنوان روش عقلایی کسب قدرت و محصول عصر جدید محسوب می‌شود. امپریالیسم اقتصادی سیاست‌های داخلی و خارجی کشورهای ضعیف اقتصادی را از طریق سرمایه‌گذاری و کمک‌های اقتصادی کنترل می‌کند. (ابراهیمی فر، ۱۳۹۱، ۲۴۵) مفهوم اقتصادی امپریالیسم در کلمه‌ی «استعمار» است. امپریالیسم اقتصادی نوکه استعمار نو شکل عملی آن است، به معنای وضعیتی است که در آن کشوری، با داشتن استقلال سیاسی، از دست‌اندازی و دخالت کشور دیگری و یا عوامل آن آسیب می‌بینند. و این رابطه ممکن است دنباله‌ی رابطه ی استعماری گذشته میان دو کشور نباشد و قدرت نوخاسته‌ای آن را پدید آورد. در برخی از بخشهای جهان مثلاً: آمریکای لاتین اغلب اصطلاحات هم‌ردیف مانند: «امپریالیسم اقتصادی» یا به اصطلاح دقیقتر، «امپریالیسم دلار» را بیشتر به کار می‌برند. (آشوری، ۱۳۷۸، ۳۸).

ج) امپریالیسم فرهنگی:

پیش از جنگ جهانی دوم استراتژی امپریالیستی، تهاجم و استعمار بود. این استراتژی پس از جنگ جهانی دوم و پیدایش جنبش‌های ضد امپریالیست کشورهای توسعه یافتهٔ غربی راه دیگری را برای استعمار در پیش گرفتند. که این همان، کنترل اقتصاد و فرهنگ در کشورهای درحال توسعه است. امپریالیسم فقط منحصر به اقتصاد و سیاست نیست، بلکه امپریالیسم فرهنگی نیز وجود دارد. «هربرت شیلر» امپریالیسم فرهنگی را اینگونه تعریف می‌کند: امپریالیسم فرهنگی مجموعه‌ای از فرایندهای بسیار است که در خلال این فرایندها یک جامعه به سمت سیستم مدرن جهانی کشیده می‌شود. طبقه‌ی حاکم بر این جامعه مجذوب و در ادامه مجبور می‌شود سیستم اجتماعی خود را با کشورهایی که هسته اصلی این سلطه را در دست دارند، منطبق کند. امپریالیسم فرهنگی را می توان به این صورت نیز تعریف کرد: کاربرد قدرت سیاسی و اقتصادی برای پراکندن ارزش‌ها و عادت‌های فرهنگ متعلق به آن قدرت در میان مردمی دیگر، که به زبان و فرهنگ آن مردم باشد. امپریالیسم فرهنگی را می‌توان یاری‌دهنده‌ی امپریالیسم سیاسی و اقتصادی دانست. به عنوان مثال: فیلم‌های آمریکایی(آشوری، ۱۳۷۸، ۳۸) فیلم‌های هالیوودی یکی از راه‌های اصلی آمریکایی‌ها برای گسترش امپریالیسم فرهنگی آن در سایر نقاط و کشورهاست. بدان سبب نفوذ فرهنگی

[Downloaded from jnrihs.ir on 2026-11-06]

کشورهای امپریالیست بر کشورهای دیگر را به عنوان امپریالیسم فرهنگی یاد می‌کنند. (آریانپور، ۱۳۸۵، ۱۸۲).

ابزارهای حفظ سلطهٔ امپریالیسم عبارت هستند از:

۱. درگیری‌های مرزی و جنگ بین کشورهای پیرامونی

۲. تدوین و استقرار نظام تعرفه‌ای و تعیین قیمت‌ها

۳.تقویت مرزهای جاسوسی و حکومت‌های نامحسوس

۴. استفاده‌ی گسترده از تبلیغات و رسانه‌های گروهی

۵. تقویت اغتشاش‌های داخلی. (ازکیا، ۱۳۸۶، ۲۴۵)

امپریالیسم فرهنگی به دلیل فراگیر بودن به پیروزی کاملتری نسبت به هر گونه غلبه‌ی نظامی یا تفوق اقتصادی دست خواهد یافت. (ابراهیمی، ۱۳۹۱، ۲۴۶).

مفهوم و ویژگی‌های ایدئولوژی:

در معنا و مفهوم عامیانه، «ایدئولوژی» را مجموعه‌ی عقاید و باورهای یک فرد و یا دستورالعمل‌ها و احکام اجرایی مبتنی بر جهان بینی می‌دانند. (زرشناس، ۱۳۸۲، ۶۳) در ادبیّات سیاسی، ایدئولوژی به مفهوم عقیده یا «نظر سیاسی» تعریف شده است. و برخی آن را به مجموعه‌ای اندیشه‌ها درباره زندگی، جامعه و یا حکومت اطلاق می‌کنند که با گذشت زمان بر اثر کثرت استعمال به صورت اعتقاد مسلم و وجه مسلم و وجه مشخص گروه یا حزبی خاص درمی‌آید. به بیان دقیقتر ایدئولوژی به مفهوم نظام فکری و عقیدتی می‌باشد که بر واقعیت‌های خارجی قابل اعمال می‌شود. (قوام، ۱۳۷۲، ۷۵)

ایدئولوژی گاه در معنای سنجیده و گاه به معنای ناسنجیده به کار می‌رود. در معنای ناسنجیده برای هر گونه نظریه متوجه به عمل و یا هر کوششی برای نزدیک شدن به مسائل سیاسی در پرتو دستگاهی از ایده‌ها به کار می‌رود. اما معنای سنجیده آن همان معنایی که دستوت تراسی در نظر داشت «دانش ایده‌ها» نزدیک است. مارکس در برخی از نوشته‌هایش بویژه در کتاب «ایدئولوژی آلمانی» ایدئولوژی را به صورت مفهومی زشت و دشنام گونه به کار می برد. که از معنای ناپلئونی آن دور نیست. عقاید کاذب و ناصواب ـ مارکس در این کتاب ایدئولوژی را به معنای آگاهی دروغین به کار می‌برد. بدین معنا ایدئولوژی دسته‌ای از باورهاست که مردم خود را با آن می‌فریبند. و تصویری نادرست از جهان و امور در ذهن می‌آفرینند. ایدئولوژی به نظر مارکس دیدگاهی است که مردم بر طبق آن جهان را معنا می کنند. و ناگزیر ربطی به واقعیات امور ندارد. بلکه هر ایدئولوژی جهان بینی است که برای بیان خواستها و سودهای یکی از «طبقات اجتماعی» بکار می رود. و به همین دلیل ربط آن به واقعیّت جهان و سیر حقیقی تاریخ نسبی و مشروط به مرحله‌ی اجتماعی ـ تاریخی پدید آمدن هر ایدئولوژی است. بدین معنا هر طبقه ی اجتماعی در هر دوره‌ی

[Downloaded from jnrihs.ir on 2026-11-06]

تاریخی دارای ایدئولوژی یا جهان بینی خاص خویش است. البته مارکس ایدئولوژی را همواره به معنای بد به کار نبرده است، وگاه آنرا چنان به کار می‌برد که گویی ایدئولوژی می‌تواند در بردارنده‌ی حقیقت باشد. مارکسیست‌های سده‌ی بیستم که معنای ایدئولوژی را یکسره دور انداخته‌اند و از مارکسیسم در مقام ایدئولوژی یاد می‌کنند. و آن را «ایدئولوژی طبقه‌ی کارگر» می‌دانند که به زعم ایشان در بر دارنده‌ی حقایق ازلی و ابدی مربوط به انسان و تاریخ و جهان است. در برخی از کشورهای کمونیست، «مؤسسات ایدئولوژیک» بر پا است، که «فیلسوفان حزبی» را «ایدئولوگ» می نامند. مارکسیسم ـ لنینیسم نمونه عالی و کامل یک ایدئولوژی است. (آشوری، ۱۳۷۶، ۵۴)

ضرورت ایدئولوژی از دیدگاه نظریه پردازان

به اهمیّت و ویژگی ایدئولوِی از دیدگاه متفکّرین برجسته می‌پردازیم:

بعضی از متفکّرین مانند: «موریس دوورژه»، دو نقش برای ایدئولوژی در نظر می گیرد:

نقش اول: اعتراض‌های خصوصی را هماهنگ و آنها را به صورت اعتراض‌های خاص و منسجم اجتماعی پدیدار می کند.

نقش دوم: به تعارض‌ها خصلت ارزشی می‌بخشد تا فرد معترض تعهد عمیق ایجاد کند. «هانا آرنت» معتقد است: که در ایدئولوژی‌های غربی سه ویژگی توتالیتر وجود دارد، اینکه ایدئولوژی‌ها داعیه‌ی تبیین جهان را دارند، و نه تنها به تبیین آنچه که در حال حاضر- وجود دارد- می پردازند، بلکه به تبیین آنچه که بر جهان گذشته و خواهد گذشت نیز، می‌پردازند. تفکّر ایدئولوژیک خود را از هرگونه تجربه‌ای مستقل می‌داند. زیرا لازم نمی‌بیند که از هر پدیده‌ی تازه‌ای چیزی بیاموزد. تبلیغات جنبش توتالیتر در جهت آزادسازی اندیشه از تجربه و واقعیت کار می کند. و درصدد آن است که یک معنای اسرارآمیز در هر رویداد عمومی و محسوس تزریق کند. و در پشت هر عمل سیاسی عمومی یک نیّت سری را بیابد. (آرنت، ۱۳۹۲، ۳۲۷)

«مایکل راش» در کتاب «جامعه و سیاست» به چهار ویژگی ایدئولوژی که به هم وابسته اشاره می کند: اوّل، داشتن یک عقیده یا اندیشه‌ی خاص به داشتن یک یا چند عقیده یا اندیشه‌های دیگر وابسته است. برای مثال: اعتقاد به آزادی بیان به طور طبیعی با اعتقاد مشابه به آزادی اجتماعات و آزادی از زندانی شدن مستبدانه در ارتباط است. دوّم، اینگونه اعتقادات کم و بیش وضوح، انسجام و همسازی‌درونی خواهد داشت. بنابراین، از هم اندیشه‌ها و اعتقاداتی که یک ایدئولوژی را تشکیل می‌دهند بر یک یا چند اصل نادرست استوار باشد. رابطه بین آنها هنوز در ذهن معتقدان به آن منطقی و دارای انسجام درونی است.

سوّم، این اندیشه ها و باورها ممکن است دیدگاه‌های مربوط به طبیعت نژاد انسانی، برای مثال: طبیعت خود خواهانه، همکارانه، عقلایی، فرد گرایانه، اشتراکی یا اجتماعی را منعکس نمایند.

[Downloaded from jnrihs.ir on 2026-11-06]

بنظر می‌رسد باز هم درستی چنین دیدگاهی هر چند که هنگامی ایدئولوژی اساس رفتار را تشکیل می‌دهد، ممکن است مهم باشد. اما پیش شرط وجود یک ایدئولوژی معین نیست. چهارم، اینگونه باورها ممکن است با یک وضع اجتماعی خاص یا مجموعه‌ی ترتیباتی در ارتباط باشند که برای رسیدن به آنها باید تلاش کرد، باید آنها را به دست آورد و باید آنها را حفظ کرد. بدیهی است یک چنین وضعیتی ممکن است به واقعیت یا بسیار دور از واقعیت باشد، اما ایدئولوژی ممکن است از ایدئولوژی این جهانی تا مسیحایی متغییر باشد. (راش، ۱۳۷۷، ۲۰۴)

«ریمون آرون» نیز ایدئولوژی‌ها را آموزه‌هایی می‌بیند که دارای سه خصیصه هستند، یکی، خصلت عاطفی آنهاست که برخلاف اندیشه‌های ناب بیشتر طالب متقاعد کردن هستند تا بیان کردن، دیگری، توجیه علایق و منافع است و سوّم، ساخت به ظاهر منطقی، عقلی و منسجمی است که در برخی از ایدئولوژیها مانند: مارکسیسم این نظم بیشتر است. ایدئولوژی تنزل اندیشه به سطح عمل است لذا مشوّق و وسیله عمل سیاسی قرار می‌گیرد. (بشلر، ۷:۱۳۷۰) بر اساس عقیده‌ی «هیوود» ایدئولوژی‌ها سه عملکرد را دارا می‌باشند اوّل، ایدئولوژی‌ها شرحی را در باره ی نظم موجود عرضه می‌کنند، که معمولاً به شکل یک جهان بینی است. در قدم دوّم، ایدئولوژی‌ها الگوی یک آینده‌ی مطلوب را ارایه می‌دهند، یعنی تصویری از، «جامعه خوب». ودر مرحله سوّم، ایدئولوژی‌ها یک طرح کلّی را درباره‌ی اینکه چگونه تحوّل سیاسی می‌تواند و باید ایجاد شود عرضه می‌کند.

تقسیم‌بندی انواع ایدئولوژی بر اساس دایرهٔ المعارف بین‌المللی علوم اجتماعی

دایرهٔ المعارف بین‌المللی علوم اجتماعی، ایدئولوژی‌ها را به چهار نوع تقسیم نموده است:

۱- ایدئولوژی کنسرواتیسم. (محافظه کار)

۲- ایدئولوژی رفورمیسم. (اصلاح طلب)

۳- ایدئولوژی رویزیونیسم. (انقلابی)

۴- ضد ایدئولوژی. (ایدئولوژی در مقابل ایدئولوژی)

هر چهار نوع ایدئولوژی یک برنامه مخصوص اجتماعی را جهت کسب مشروعیت ارائه می‌دهند. ایدئولوژی محافظه کار را نباید بوسیله ارزش‌هایی که مطالبه کرده یا مورد حمایت قرار می‌دهد، مورد ارزیابی قرار داد. این نوع از ایدئولوژی تحت تأثیر حالتی تدافعی برای حفظ وضع موجود در زمینه‌های مختلف قرار دارد. ایدئولوژی اصلاح یا رفورم خواهان اصلاح و رفورم است. ایدئولوژی انقلابی خواهان تغییر در نظام ارزشی وضع موجود می‌باشد. ضد ایدئولوژی، ایدئولوژی‌ای است که براساس تحریف واقعیّت و گزینش، رفتارهای انحرافی ایجاد شده را توجیه می‌نماید. نمونه‌ی عامیانه ضد ایدئولوژی، توسعه‌ی رفتارهای عامیانه و رواج آن در بین مردم می‌باشد. آنچه که در هر چهار نوع ایدئولوژی ذکر شده قابل توجّه به نظر می‌رسد این نکته است، که ایدئولوژی در هر چهار نمونه فوق عنصری قابل تغییر است. ایدئولوژی از نقطه ی نظرهای مختلف به انواع مختلفی تقسیم شده است. که تمامی آنها به بینش خاص

[Downloaded from jnrihs.ir on 2026-11-06]

متفکر سیاسی در تقسیم‌بندی مورد نظر بستگی دارد. از دیگر تقسیم‌بندی‌های ایدئولوژی می‌توان به «راست» و «چپ» و تقسیم آنها به «لیبرالیسم، سوسیالیسم، فاشیسم، آنارشیسم، ناسیونالیسم» اشاره نمود. (توحید فام، ۱۳۸۱، ۲۰)

نتیجه گیری:

امپریالیسم تلاشی است برای کسب قدرت بیشتر و شکلی از گسترش اقتدار است که با مقهور ساختن دیگر بازیگران به وسیله ابزارهایی که در اختیار دارد (نظامی، اقتصادی و فرهنگی) به عرصه‌ی ظهور می‌رسد. و به عنوان یکی از وجوه حکومتی و قالب‌های فکری در عرصه روابط بین‌الملل صفحات زیادی از تاریخ کشورهای جهان (اعم از پیشرفته و عقب‌افتاده) را به‌خود اختصاص داده است. در امپریالیسم ناشی از ایدئولوژی، ایدئولوژی هنگامی ظهور و بروز عملی و قدرتمندی پیدا می کند که قشر کثیری از نیروهای اجتماعی مؤید و پشتیبان آن باشند. مانند: اهداف امپریالیستی آلمان هیتلری که بر پایه ی شعار برتری نژاد آریایی بود. و همچنین هدف خود را از تأسیس امپراتوری احتیاج به فضای حیاتی اعلام میکرد. ملاحظه می‌شود که ایدئولوژی فرجام یک آرمان یعنی هدف را نشان می‌دهد و دامنه‌ی راه‌های مختلفی که در مقابل کارگزار متعهد وجود دارد. را تعیین می کند. چون پایگاه سیاست‌های امپریالیستی ملت ـکشور است. بنابراین امکان ندارد بدون عنایت به ایدئولوژی امپریالیسم را درک بکنیم. در نتیجه سیاست امپریالیستی همیشه مستلزم ایدئولوژی است. زیرا برخلاف سیاست حفظ وضع موجود، امپریالیسم همیشه مسؤولیت اثبات را بردوش دارد. پس امپریالیسم باید ثابت کند وضع موجودی که در صدد براندازی آن است باید بر انداخته شود و مشروعیت اخلاقی که بسیاری از افراد برای هر آنچه وجود دارد قائل هستند باید تسلیم آن اصل برتری اخلاقی شود. که خواهان توزیع جدید قدرت است. مثلاً : «مورگنتا» ایدئولوژی را فقط محملی برای به اجرا آوردن سیاست‌های امپریالیستی می داند، که یک سیاست امپریالیستی همیشه نیاز به ایدئولوژی دارد. انتساب ماهیت امپریالیسم به ایدئولوژی نیز، به خاطر پیوندی است که بین فکر و عمل وجود دارد. چونکه ایدئولوژی، آگاهی و تصوراتی است که طبقه‌ی حاکم از واقعیت‌ها بنابر موقعیت و منافع خود دارند. یعنی ایدئولوژی محصول طبقات اجتماعی است. نظام‌های پیچیده تفکّر خطرناک و غیرقابل‌اعتماد می‌باشند، چون از حقیقت دور افتاده اند.

با توجه به تحولاتی که طی چند قرن گذشته حادث شد، به تدریج مشخص شد که ساختار امپریالیستی بازیگران دیگر امکان پذیر نیست و امروزه کمتر به موردی برمی‌خوریم که بازیگر نظام بین‌الملل امپراتوری باشد. مفصل‌بندی و ساختار گرفتن نظام دولت کشوری به مقتضای ارضی و همچنین آگاهی افراد در جوامع مختلف و اینکه نقش دولت‌ها به عنوان بازیگران اصلی در نظام بین الملل در حال کاهش است. مانع از این موضوع شده است.

[Downloaded from jnrihs.ir on 2026-11-06]

فهرست منابع و مآخذ

ـ ازکیا، مصطفی و غفاری، غلامرضا (۱۳۸۶) جامعه شناسی توسعه، تهران: نشر کیهان.
ـ الهی، همایون (۱۳۷۷) امپریالیسم و عقب ماندگی، تهران: نشر سمت.
ـ الهی، همایون (۱۳۸۳) شناخت متهیت و عملکرد امپریالیسم، تهران: نشر قومس.
ـ آرنت، هانا (۱۳۶۳) توتالیتاریسم، ترجمه محسن ثلاثی، تهران: نشر جاویدان.
ـ آشوری، داریوش (۱۳۸۷) دانشنامه سیاسی، تهران: نشر مروارید، چاپ شانزدهم.
ـ بخشی، علی آقا (۱۳۸۳) فرهنگ علوم سیاسی، تهران: نشر چاپار.
ـ بشلر، ژان (۱۳۷۰) ایدئولوژی چیست؟، ترجمه علی اسدی، تهران: نشر کویر.
ـ توحید فام ف محمد (۱۳۸۱) چرخش‌های ایدئولوژی، تهران: نشر باز.
ـ راش، مایکل (۱۳۷۷) جامعه و سیاست (مقدمه‌ای جامعه‌شناسی سیاسی) ترجمه منوچهر صبوری، تهران: نشر سمت.
ـ طلوعی، محمود (۱۳۹۰) فرهنگ جامع علوم سیاسی، تهران: نشر آگاه.
ـ قاسمیان، علی (۱۳۹۰) سیاست استعماری امپریالیسم در جهان سوم، مجله علمی پژوهشی دانشگاه الزهرا، شماره۹-۱۰.
ـ مگداف، هاری و کمپ، تام (۱۳۷۸) امپریالیسم (تاریخ ـ تئوری ـ جهان سوم)، ترجمه هوشنگ مقتدر، تهران: نشر کویر، چاپ چهارم.
ـ منصوری، جواد (۱۳۸۸) استعمار فرانو نظام سلطه در قرن بیست و یکم، تهران: انتشارات امیر کبیر.

[Downloaded from jnrihs.ir on 2026-11-06]

[Downloaded from jnrihs.ir on 2026-11-06]